

هو العليم

بیانیه عرفان شیعی فقهاتی

(معرفی تبیینی^۱ رساله لبالباب در سیروسلوک اولی الالباب
تالیف حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی^{قدس سره})

شیخ عبدالحمید واسطی
موسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام

^۱ این اصطلاح در مقابل «معرفی توصیفی» به کار رفته است که صرفاً به بیان محتوای منبع معرفی شده می پردازد. در معرفی تبیینی، معرفی کننده با ارائه تصویر کلی مباحث کتاب، به تبیین مباحث می پردازد.

فهرست:

۳ شناسنامه بحث
۳ چکیده بحث
۴ بدنه بحث
۴ مقدمه: تصویر کلان رساله لب‌اللباب
۵ فرضیه بحث در هویت عرفان شیعی و راهبرد آن
۶ نقاط نفوذ به بحث: ۴ محور
۶ محور اول: هویت عرفان شیعی به مثابه یک ادراک (شهود قلبی وجود بی‌نهایت خداوند)
 محور دوم: هویت عرفان شیعی به مثابه روش (جاری ساختن اراده خداوند به جای اراده خود و ادراک او به جای
۸ ادراک خویش)
 محور سوم: عرفان شیعی به مثابه یک مکتب (تلاش علمی و عملی برای دست‌یابی به نگرش توحیدی به تمام
۱۰ موجودات)
۱۲ محور چهارم: راهبرد عرفان شیعی (ایجاد خلوص ذاتی با ابزار معرفت نفس)
۱۴ توضیحی در مورد معرفت نفس و توجه به نفس
۱۵ نتیجه بحث
۱۶ کاربرد و توصیه عملی بحث
۱۶ صراط مستقیم در جمع میان ظاهر و باطن است و تا وقت باقی است باید دست به راه عرفان و سلوک الی الله زد.
۱۷ منابع

موضوع بحث: معرفی رساله عرفانی «لب‌اللباب» در سیروسلوک

انگیزه توجه به موضوع: دستیابی به منبع عرفان شیعی فقهاتی برای شناسایی هویت، ساختار و برنامه عرفان
ساختار بحث: بررسی هویت عرفان، ساختار مدل عرفان عملی شیعی فقهاتی، برنامه عملی حرکت در سیروسلوک
کلیدواژه‌ها: عرفان شیعی فقهاتی، سیروسلوک، لقاءالله، مقام ولایت، خلوص ذاتی، معرفت نفس، عقل عشق‌بنیاد

چکیده بحث:

«عرفان» براساس مبادی تصویری و تصدیقی متخذ از مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام، به‌عنوان یک «ادراک» عبارتست از: شهود قلبی وجود بی‌نهایت خداوند (مقام ولایت)؛ و به‌عنوان یک «روش» عبارتست از: جاری ساختن اراده خداوند به‌جای اراده خود و جایگزین کردن ادراک او به‌جای ادراک خویش؛ و به‌عنوان یک مکتب عبارتست از: تلاش علمی و عملی برای دستیابی به نگرش توحیدی به تمام موجودات. مقصود از «نگرش توحیدی» این است که فرد تشخیص دهد تمام موجودات ظهورات و تجلیات خداوند هستند و هیچ استقلال وجودی ندارند.

«راهبرد عرفان» براساس مبادی تصویری و تصدیقی متخذ از مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام عبارتست از: ایجاد خلوص ذاتی با ابزار معرفت نفس. یعنی با غور در نفس و توجه به اصل وجود خود، حس استقلال و خودیت را از دست بدهد و عشق به آن کمال و جمال ازلی وابدی در او فعال شود و به‌تدریج خود را ظهوری از ظهورات حضرت دوست ببیند و با عبور از محدودیت ادراکی که در اثر احساس «خود» برای او ایجاد می‌شد، به خداوند متصل گردد. این نوشتار در چهار محور با استفاده از رساله لب‌اللباب و دیگر تالیفات علامه حسینی طهرانی سعی در تبیین کلامی فرضیه‌های فوق دارد.

مقدمه: تصویر کلان رساله لب اللباب

تقریر و بازنویسی درس‌های عرفانی علامه طباطبائی قدس سره، توسط علامه حسینی طهرانی رحمه الله علیه که در زمره شاگردان برجسته ایشان قرار دارد، هسته رساله «لب اللباب» را منعقد نمود. مولف در مقدمه کتاب چنین آورده است:

«... اصل این رساله اس و مخ اولین دوره از درسهای اخلاقی و عرفانی است که حضرت استاد گرامی ما علامه طباطبائی - روحی فدا - در سالهای یک هزار و سیصد و شصت و هشت و شصت و نه هجریه قمریه در حوزه مقدسه علمیه قم برای بعضی از طلاب بیان فرموده و این حقیر به عنوان تقریرات درس به رشته تحریر درآورده بودم و قرائت و مرور به آن را در اوقات قبض و کدورت و خستگی موجب تنویر روح و تلطیف جان خود می‌دانستم...»^۲

علامه مولف انگیزه انتشار این رساله را گرامیداشت شهید مطهری رضوان الله علیه دانسته و چنین نوشته است:

« دوست مکرم و سرور ارجمند مهربانتر از برادر ما مرحوم آیه الله شیخ مرتضی مطهری - رضوان الله علیه - که سابقه آشنائی ما با ایشان متجاوز از سی و پنجسال است، پس از یک عمر درس و بحث و تدریس و خطابه و کتابت و موعظه و تحقیق و تدقیق در امور فلسفیه، با ذهن رشیق و نفس نقاد خود بالأخره در این چند ساله آخر عمر خود بالعیان دریافت که بدون اتصال به باطن و ربط با خدای منان و اشراب دل از سرچشمه فیوضات ربانیه، اطمینان خاطر و آرامش سر نصیب انسان نمی‌گردد، و هیچگاه نمی‌تواند در حرم مطهر خدا وارد شود یا گرداگرد آن طوف کند و به کعبه مقصود برسد. و چون شمعی که دائما بسوزد و آب شود، یا پروانه‌ای که خود را به آتش زند، و همانند مؤمن متعهدی که شوریده‌وار دل‌باخته گردد و در دریای بی‌کرانه ذات و صفات و اسماء حضرت معبود فانی گردد و وجودش به سعه وجود خدا متسع شود قدم راستین در مضممار این میدان نهاد. بیداری شب‌های تار و گریه و مناجات در خلوت سحرگاه و توغل در ذکر و فکر و ممارست درس قرآن و دوری گزیدن از اهل دنیا و هواپرستان، و پیوستن به اهل الله و اولیای خدا، مشهود سیر و سلوک او بود. رحمه الله علیه رحمه واسعه. لمثل هذا فلیعمل العالمون. چندی قبل از این حقیر خواستند تا برای سالگرد شهادت ایشان چیزی بنویسم. این فقیر که حقا خود را نالایق می‌دیدم با وجود تراکم مشاغل و شواغل از قبول این عهده پوزش طلبیدم. اخیرا که مراجعه مکرر شد، روح آن صدیق گرامی مدد نمود که این مختصر را تحریر نموده و به عنوان مقدمه به رساله‌ای که در سیر و سلوک نوشته بودم ملحق نموده و برای شادی روح آن مرحوم در دسترس طالبان حق و پویندگان سبیل سلام و راه حقیقت قرار دهم.»^۳

کتاب در سه بخش اصلی متمرکز شده است:

- مقدمه (در ضرورت جمع میان ظاهر و باطن در زندگی)
- طرح کلی سلوک الی الله (نقطه عزیمت در سلوک، مراقبه و مراتب آن، عوالم مقدم بر عالم خلوص، خلوص ذاتی)

^۲ رساله لب اللباب، ص ۱۸

^۳ همان

- کیفیت سلوک الی الله (شاخص‌های بیست و پنج‌گانه برای حرکت به سوی لقاء خداوند، طریقه معرفت نفس برای انکشاف توحید)

مقدمه کتاب با عبارات زیر آغاز می‌شود:

«حسّ گرایش به عوالم غیب و کشف اسرار ماوراء طبیعت جزء غرائز افراد بشر است، و می‌توان این غریزه را ناشی از جاذبه حضرت ربّ و دود دانست که عالم امکان بالأخصّ انسان اشرف را به مقام اطلاق و نامتناهی خود می‌کشد.»^۴

بدنه کتاب با آیه شریفه زیر آغاز می‌شود که اشاره به غایت عرفان یعنی «ادراک توحید حضرت حق» دارد.

«سُنُّرِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَ فِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ»^۵

علامه مولف قدس سره در انتهای کتاب با جملات زیر، عصاره کیفیت سلوک الی الله را چنین توصیف می‌نماید: «...بنابر آنچه ذکر شد دو امر مهمّ در تجلّی سلطان معرفت دخالتی عظیم دارد: اوّل مراقبه به انحاء مراتبها، دوّم، توجّه به نفس. چون سالک به این دو امر اهتمام نماید کم کم متوجّه می‌شود که کثرات این جهان از یک چشمه سیراب می‌شوند و هر چه در عالم صورت تحقّق به خود بگیرد همه آنها از یک مصدر است، و در هر موجودی هر مقدار نور و جمال و بهاء و کمال باشد از آن سرچشمه افاضه شده است، و به هر موجودی آن مصدر عظیم به قدر سعه وجودی او که همان قوایل ماهوی اوست نور وجود و جمال و عظمت افاضه نموده است.

رویه مرحوم استاد، آقای قاضی طبق رویه استاد بزرگ آخوند ملا حسین قلی همدانی همان طریق «معرفت نفس» بوده است... اکثر افرادی که این سلطان معرفت برای آنان طلوع نموده در یکی از این دو حال بوده است: اوّل در حین تلاوت قرآن مجید و التفات به خواننده آن، که چه کسی در حقیقت قاری قرآن است و در آن وقت بر آنان منکشف می‌شده است که قاری قرآن خداست جلّ جلاله. دوّم از راه توسّل به حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام زیرا آن حضرت را برای رفع حجاب و موانع طریق نسبت به سالکین راه خدا عنایتی عظیم است.»^۶

فرضیه بحث در هویت عرفان شیعی و راهبرد آن

«عرفان» براساس مبادی تصویری و تصدیقی متخذ از مکتب اهل بیت علیهم السلام، به‌عنوان یک «ادراک» عبارتست از: شهود قلبی وجود بی‌نهایت خداوند (مقام ولایت)؛ و به‌عنوان یک «روش» عبارتست از: جاری ساختن اراده خداوند به‌جای اراده خود و جایگزین کردن ادراک او به‌جای ادراک خویش؛ و به‌عنوان یک مکتب عبارتست از: تلاش علمی و عملی برای دست‌یابی به نگرش توحیدی به تمام موجودات.

مقصود از «نگرش توحیدی» این است که فرد تشخیص دهد تمام موجودات ظهورات و تجلیات خداوند هستند و هیچ استقلال وجودی ندارند.

«راهبرد عرفان» براساس مبادی تصویری و تصدیقی متخذ از مکتب اهل بیت علیهم السلام عبارتست از: ایجاد خلوص ذاتی با ابزار معرفت نفس. یعنی با غور در نفس و توجه به اصل وجود خود، حسّ استقلال و خودیّت را از دست

^۴ رساله لب‌اللباب، ص ۹

^۵ سوره فصلت، آیه ۵۳

^۶ رساله لب‌اللباب، ص ۱۵۰ (چکیده عبارات ذکر شده است)

بدهد و خود را ظهوری از ظهورات حضرت دوست ببیند و با عبور از محدودیت ادراکی که در اثر احساس «خود» برای او ایجاد می‌شد، به خداوند متصل گردد. این نوشتار در چهار محور با استفاده از رساله لب‌اللباب و دیگر تالیفات علامه حسینی طهرانی سعی در تبیین کلامی فرضیه‌های فوق دارد.

نقاط نفوذ به بحث: ۴ محور

محور اول: هویت عرفان شیعی به مثابه یک ادراک (شهود قلبی وجود بی‌نهایت خداوند)

عنوان زیر در رساله لب‌اللباب ارائه شده است:

«مقصد سالک ملازمت به وجه الله است.»^۷

علامه مولف قدس سره در توضیح این عنوان چنین می‌نویسد:

«...سالک مشاهده نفس خود و صفات و اسماء الهیه را نموده کم‌کم به مرحله فناء کلی رسیده و سپس به مقام بقاء به معبود می‌رسد، در این موقع حیات ابدی بر او ثابت می‌گردد. این مطلب در اثر تأمل و تدبّر در آیات کریمه قرآنیّه مسلّم می‌گردد، خداوند می‌فرماید: وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ^۸ و در جایی دیگر می‌فرماید: كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ^۹ و در جای دیگر می‌فرماید: مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ^{۱۰} در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ^{۱۱}»

از انضمام این آیات به یکدیگر معلوم می‌شود آنان که زنده بوده و در نزد پروردگار روزی می‌خورند عبارتند از وجه الله که بوار و زوال به نصّ آیه قرآن در آن راه ندارد و وجه الله تعالی که زوال پذیر نیست همانا اسماء الهیه است. نتیجه این می‌شود که تمام موجودات فنا و زوال پذیرند مگر اسماء جلالیه و جمالیّه، و بالتبّیحه معلوم می‌شود که سالکان الی الله که به فیض سعادت بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ^{۱۲} رسیده‌اند عبارتند از اسماء جلالیه و جمالیّه حضرت پروردگار جلّ و عزّ...»^{۱۳}

مولف در کتاب الله‌شناسی با مستند روایی صریح، هویت عرفان را که به غایت و مقصد آن تعریف شده ارائه کرده است:

«...شاهد ما برای این امر که لزوم لقاء الله و رؤیت خدا را با چشم دل و با حقیقت ایمان وظیفه یکایک افراد بشر می‌باشد که در مقام پرستش و عبادت خدای معبود خود قیام می‌نمایند، روایتی است بس جلیل و پر محتوی که شیخ أقدم الشیخ السّعیّد علی بن محمّد بن علی خَزَّاز قَمی در کتاب نفیس و ارزشمند خود بنام «کفایة الاثر فی النصوص علی الاثمه الاثنی عشر» ذکر فرموده است از حسین بن علی از هرون بن موسی از محمّد بن حسن از صفّار از

^۷ رساله لب‌اللباب، ص ۲۷

^۸ آیه ۱۶۹، از سوره ۳: آل عمران: و البتّه میندار آنان را که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده‌اند، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان به آنان روزی داده می‌شود

^۹ آیه ۸۸، از سوره ۲۸: قصص: همه چیز نابود است مگر وجه خدا

^{۱۰} آیه ۹۶، از سوره ۱۶: نحل: آنچه در نزد شماسست پایان می‌پذیرد، و آنچه نزد خدا است باقی است

^{۱۱} آیه ۲۶ و ۲۷، از سوره ۵۵: الرحمن: هر کس بر روی آن (زمین) است فنا پذیرد و باقی می‌ماند وجه پروردگارت، که آن وجه دارای صفت جلال و جمال است

^{۱۲} ۱۶۹: ۳

^{۱۳} رساله لب‌اللباب، تلخیص ص ۲۷ الی ۳۰

یعقوب بن یزید از ابن ابی عمیر از هشام روایت می‌کند که وی گفت: من در محضر حضرت امام صادق جعفر بن محمد علیهما السلام بودم که معاویه بن وهب و عبدالملک بن اعیان وارد شدند. در این حال معاویه بن وهب به حضرت عرض کرد:

يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ! مَا تَقُولُ فِي الْخَبْرِ الَّذِي رَوَى أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَأَى رَبَّهُ عَلَى أَيِّ صُورَةٍ رَأَاهُ؟ وَ عَنِ الْحَدِيثِ الَّذِي رَوَاهُ أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَرَوْنَ رَبَّهُمْ فِي الْجَنَّةِ عَلَى أَيِّ صُورَةٍ يَرَوْنَهُ!

«ای پسر رسول خدا! نظرت چیست درباره خبری که از رسول اکرم صلی الله علیه وآله روایت شده است که: رسول خدا پروردگارش را بر هر صورتی که دیده مشاهده کرده است؟ و درباره خبری که روایت کرده‌اند که: مؤمنین در بهشت پروردگارش را به هر صورتی که می‌بینند مشاهده می‌کنند!»

فَتَبَسَّمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ: يَا مُعَاوِيَةُ! مَا أَقْبَحَ بِالرَّجُلِ يَأْتِي عَلَيْهِ سَبْعُونَ سَنَةً أَوْ ثَمَانُونَ سَنَةً يَعِيشُ فِي مُلْكِ اللَّهِ وَ يَأْكُلُ مِنْ نَعْمِهِ، ثُمَّ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ حَتَّى مَعْرِفَتِهِ! ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا مُعَاوِيَةُ! إِنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمْ يَرَ الرَّبَّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ. وَ أَنَّ الرَّؤْيِيَةَ عَلَى وَجْهَيْنِ: رُؤْيِيَةَ الْقَلْبِ وَ رُؤْيِيَةَ الْبَصَرِ؛ فَمَنْ عَنَى بِرُؤْيِيَةِ الْقَلْبِ فَهُوَ مُصِيبٌ، وَ مَنْ عَنَى بِرُؤْيِيَةِ الْبَصَرِ فَقَدْ كَفَرَ بِاللَّهِ وَ بَيَّاتَهُ وَ لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، قَالَ: سَأَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقِيلَ: يَا أَخَا رَسُولِ اللَّهِ! هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ؟! فَقَالَ: وَ كَيْفَ أَعْبُدُ مَنْ لَمْ أَرَهُ؟! لَمْ تَرَهُ الْعِيُونَ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ؛ وَلَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ.

«حضرت لبخندی زد، پس از آن فرمود: ای معاویه! چقدر زشت است برای مردی که هفتاد سال یا هشتاد سال در ملک و حکومت خدا زندگی کند و از نعمتهای وی بخورد، آنگاه به خداوند آنطور که باید و شاید معرفت نداشته باشد! سپس حضرت علیه السلام فرمود: ای معاویه! تحقیقاً محمد صلی الله علیه وآله پروردگار تبارک و تعالی را با مشاهده چشمهای ظاهری عیاناً ندیده است.

دیدن بر دو قسم می‌باشد: رؤیت دل و رؤیت چشم؛ کسیکه مراد از رؤیت را دیدار دل بداند او درست گفته و مصیب بوده است، و کسیکه مراد از رؤیت را دیدار دیدگان بداند او به خداوند و به آیات او کفر آورده است.

برای من حدیث کرد پدرم از پدرش از حسین بن علی، که وی گفت: از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند:

ای برادر رسول خدا! آیا پروردگارت را دیده‌ای؟!

در پاسخ گفت: و چگونه من پرستش نمایم کسی را که ندیده باشم؟! خدا را چشمان ظاهر نمی‌تواند ببیند ولیکن دلها با حقائق ایمانی می‌بینند...»^{۱۴}

دلالت صریح روایت بر این است که دیدار خداوند در همین دنیا و برای نوع بشر، از طریق ادراک قلبی و حس درونی ممکن است.

براساس این ملاک، آیاتی که دعوت به لقاءالله می‌کنند مستند و حیانی و کلامی عارف شیعی برای دعوت به عرفان به معنی «شهود قلبی وجود بی‌نهایت خداوند» است؛ آیاتی مانند:

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا^{۱۵}

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ لِقَائِهِ أُولَٰئِكَ يَسُؤُونَ مِنْ رَحْمَتِي وَ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ^{۱۶}

^{۱۴} الله‌شناسی، ج ۱ ص ۳۳۰

^{۱۵} سوره کهف، آیه ۱۱۰

^{۱۶} سوره عنکبوت، آیه ۲۳

مؤلف در کتاب الله‌شناسی ضمن تفسیر آیه «مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنْ أَجَلَ اللَّهُ لَاتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»^{۱۷} از علامه طباطبایی چنین نقل می‌کند:

لقاء الله منحصر به قیامت نیست و معنی حقیقی آن مراد است که عبارتست از: وَقُوفُ الْعَبْدِ مَوْفِقًا لَا حِجَابَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ رَبِّهِ؛ یعنی مراد از لِقَاءَ الله قرار گرفتن انسان در موقعیتی است که هیچ حجابی میان او و میان پروردگارش نباشد چه در این دنیا و چه در آخرت.^{۱۸}

مؤلف قدس سره در مورد «مقام ولایت» در کتاب امام‌شناسی چنین بیان کرده است:

هر جا که لفظ ولایت، و یا ولی، و یا مولی، و غیر آنها را یافتیم، و قرینه‌ای بخصوص نبود که دلالت بر خصوص یکی از مصادیق آن کند، باید معنای کلی ولایت را که عبارتست از این‌که: «میان دو چیز هیچ حجاب و فاصله‌ای نباشد»^{۱۹} در نظر بگیریم؛ مثلاً اگر گفته شد: ولایت از آن خداست باید گفت: مراد، معیت خداوند با همه موجودات است. و اگر گفته شود فلان کس به مقام ولایت رسیده است، باید گفت: مراد آنستکه در مراحل سیر و سلوک و عرفان و شهود الهی، به مرحله‌ای رسیده است که هیچ یک از حجب نفسانیه، بین او و حضرت حق نیستند و تمام شوائب فرعونیت و ربوبیت در وجود او مضمحل گردیده، و به مقام عبودیت مطلقه و بندگی محضه حضرت حق جل و عز نائل گردیده است.^{۲۰}

محور دوم: هویت عرفان شیعی به مثابه روش (جاری ساختن اراده خداوند به جای اراده خود و ادراک او به جای ادراک خویش)

در رساله لب‌اللباب آمده است:

«...باید دانست که وصول بدین مقامات و درجات بدون اخلاص در راه حق صورت نیندند و تا سالک به منزل مخلصین نرسد کشف حقیقت چنانکه باید برای او نخواهد شد. بدانکه اخلاص و خلوص بر دو قسم است:

اول: خلوص دین و طاعت از برای خدای تعالی؛ دوم: خلوص خود را از برای او.

و دلالت بر اول دارد کریمه شریفه: وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ^{۲۱} و بر دوم دلالت دارد کریمه شریفه: سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ^{۲۲}

سالک پس از طی مرحله زهد نسبت به تعلقات دنیوی، تازه متوجه خواهد شد که علاقه مفراطی به ذات خود دارد و نفس خود را تا سر حد عشق دوست دارد، هرچه بجا می‌آورد و هر مجاهده که می‌کند همه و همه ناشی از فرط حبّ به ذات خود است، زیرا که یکی از خصوصیات انسان آنست که حبّ به ذات خود دارد، همه چیز را فدای ذات خود می‌نماید و برای بقای وجود خود، از از بین بردن و نابود نمودن هیچ چیز دریغ نمی‌کند. از بین بردن این گزینه بسیار صعب و مبارزه با این حسّ خودخواهی از اشکل مشکلات است، و تا این حسّ از بین نرود و این گزینه نمیرد نور خدا در دل تجلی نمی‌کند، و به عبارت دیگر تا سالک از خود نگذرد به خدا نمی‌پیوندد.

سالک باید به وسیله استمداد از الطاف الهیه و امدادهای پیاپی رحمانیه رشته محبت به ذات خود را سست و رفته رفته ضعیف نموده تا بالأخره پاره کند و به این صنم درونی که سررشته تمام مفاسد است کافر گردد و او را یکباره

^{۱۷} سوره عنکبوت، آیه ۵

^{۱۸} الله‌شناسی، ج ۱ ص ۳۳۳

^{۱۹} مفردات راغب، ذیل ریشه ولی

^{۲۰} امام‌شناسی، ج ۵ ص ۲۲

^{۲۱} سوره البینه، آیه ۵

^{۲۲} سوره الصافات، آیه ۱۵۹

فراموش بنماید تا به طوری که عند التأمّل و التحقیق تمام کارهای او برای ذات اقدس الهی باشد و حبّ به ذات او به حبّ به خدای خود تبدیل گردد، و این بر اساس مجاهده انجام می‌گیرد. پس از طیّ این مرحله سالک دیگر علقه به بدن و آثار بدن و حتّی به روح خود را که پاره نموده ندارد، هر کار که کند برای خداست و بر همین اساس دیگر سالک حقّ ندارد طالب کشف و کرامات بوده، عملی برای تحقّق آن انجام دهد یا برای طیّ الأرض و اخبار از مغیبات و اطلاع بر ضمائر و اسرار و تصرف در موادّ کاینات ذکر ی بگوید و ریاضتی بکشد و برای استکمال و بروز قوای نفسانی به ایّ وجه و صورّه عملی انجام دهد زیرا چنین کسی در راه رضای محبوب قدم برنمی‌دارد، خدای را عبادت نکرده و مخلص نخواهد بود بلکه نفس خود را معبود خود ساخته و برای برآورده شدن حاجات او و تحقّق پذیرفتن استعدادات او گام می‌زند گرچه لفظاً بدین منکر اعتراف نکند و ظاهراً تمام عبادتش را برای خدا انجام دهد....»

علامه مولف قدس سره در مقام ارائه مستند روایی این مطلب در کتاب الله‌شناسی شرح تفصیلی‌ای را از روایت «قرب فرائض و قرب نوافل» بیان کرده است:

«...اما سند روایت از طریق شیعه: الشیخ الثقه الجلیل الاقدم ابی جعفر أحمد بن محمد بن خالد البرقیّ که مقدم بر کلینی بوده و در سلسله مشایخ اجازات او قرار دارد، در کتاب «المحاسن» خود، از أحمد بن ابی عبدالله برقی، از عبدالرحمن بن حماد، از حنان بن سدید، از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده است که:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: قَالَ اللَّهُ: مَا تَحَبَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتَهُ عَلَيْهِ. وَإِنَّهُ لَيَتَحَبَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أَحِبَّهُ. فَإِذَا أَحْبَبْتَهُ كُنْتُ سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ، وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ، وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا، وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا، إِذَا دَعَانِي أُجِبْتُهُ، وَإِذَا سَأَلَنِي أُعْطِيْتُهُ.^{۳۳}

علامه مجلسی رحمه‌الله‌علیه در تشریح این روایت شش وجه ذکر کرده و در وجه ششمین گوید^{۲۴}: این وجه رفیع‌تر، و دلنشین‌تر، و شیرین‌تر، و دقیق‌تر، و لطیف‌تر، و پنهان‌تر می‌باشد از وجوه گذشته. و آن این است که: عارف چون از شهوات خود و از اراده خود بیرون شود، و محبت حق بر عقل و روح و مسامع و مشاعرش متجلی گردد و جمیع امورش را به خداوند تفویض نماید، و در مقام تسلیم و رضا به همه مقدرات و احکام پروردگارش گردد؛ در اینحال حضرت پروردگار سبحانه متصرف در عقل و قلب و قوای او می‌شود و امور وی را طبق آنچه را که خدا دوست دارد و می‌پسندد تدبیر می‌کند. بنابراین او اشیاء را بر منهای مشیت و اراده مولایش طلب می‌نماید؛ همانطور که خداوند سبحانه در حال خطاب به آنان گفته است: وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ.^{۲۵}

شیخ طوسی قدس الله سره القدوسی گفته است: عارف چون از نفسش منقطع شود و به حق متصل گردد، تمام قدرتها را مستغرق در قدرت حق می‌بیند که به جمیع مقدرات تعلق یافته است. و تمام علمها را مستغرق در علم حق می‌بیند که چیزی از موجودات از آن پنهان نمی‌باشد. و جمیع اراده‌ها و خواستها را مستغرق در اراده او می‌بیند که چیزی از ممکنات انفکاک از آن ندارند. بلکه کلّ وجود و کلّ کمال وجود را صادر از حق و فائض از جانب او می‌نگرد. بناءً علیهذا در آن حالت، حق چشم او می‌گردد که با آن می‌بیند، و گوش او می‌شود که با آن می‌شنود، و

^{۳۳} المحاسن، برقی، ج ۱ ص ۲۹۱

^{۲۴} مرآة العقول، ج ۱۰ ص ۳۸۳

^{۲۵} سوره الانسان، آیه ۳۰

قدرت او می‌شود که با آن کار می‌نماید، و علم او می‌گردد که با آن می‌داند، و جود او می‌شود که با آن می‌بخشد. و در آنصورت عارف در حقیقت و واقع الامر متخلّق به «أخلاق الله» گشته است...»^{۲۶}

محور سوم: عرفان شیعی به‌مثابه یک مکتب (تلاش علمی و عملی برای دست‌یابی به نگرش توحیدی به تمام موجودات)

مولف رحمه‌الله‌علیه در رساله لب‌اللباب چنین نوشته است:

«...سالك در اثر مراقبه تامّ و اهتمام شديد به آن و در اثر توجّه به نفس، به تدریج چهار عالم بر او منکشف خواهد شد:

عالم توحید افعال، توحید صفات، توحید اسماء و توحید ذات.

سالك در هر یک از عوالم چهارگانه فوق‌مقداری از اثر وجودی خود را از دست می‌دهد و گم می‌کند تا بالأخره اصل وجود و هستی خود را گم می‌کند.

در عالم اوّل که به مقام فنای در فعل می‌رسد می‌فهمد که فعل از او یا دیگر موجودات سر نمی‌زند بلکه از خداست در اینجا تمام آثار فعلی خود را از دست می‌دهد.

و در عالم دوّم چون به تجلّی صفاتی می‌فهمد که علم و قدرت و سایر صفات انحصاراً اختصاص به ذات حقّ سبحانه و تعالی دارد در اینجا صفات خود و دیگر موجودات را از دست می‌دهد و آنها را گم می‌کند و دیگر جز صفت خدا نمی‌یابد.

و در عالم سوّم چون تجلّی اسمائی می‌شود ادراک می‌کند که عالم و قادر اوست جلّ جلاله، در اینجا اسماء خود و دیگر موجودات را گم می‌کند و دیگر در خود نمی‌یابد.

و در عالم چهارم که تجلّی ذاتی است وجود خود را گم می‌کند و ذات خود را از دست می‌دهد و دیگر ابداء خود و دیگر موجودات را نمی‌یابد و فقط ادراک ذات مقدّس حضرت خداوند است...»^{۲۷}

در کتاب الله شناسی مستندات بحث این‌گونه آمده است:

«...خداوند در سوره فصلت، آیه ۵۳ می‌فرماید:

سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ أُنْفِثَهُمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعِنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ وَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ *
أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِيئَةٍ مِّن لِّقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَّا يَنبَغُوا وَ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ.

«به زودی ما آیات خودمان را به ایشان در موجودات نواحی جهان و در وجود خودشان نشان خواهیم داد تا برای آنان روشن شود که: نشان داده شده (آیه‌ای که نشانه ماست) حقّ است. آیا برای پروردگارت این کفایت نمی‌کند که او بر هر چیز شاهد و حاضر و ناظر می‌باشد؟! آگاه باش که ایشان در لقاء و دیدار پروردگارشان در شکّ و تردید بسر می‌برند! آگاه باش که تحقیقاً او بر تمام چیزها محیط می‌باشد!»

باید دانست در اینجا نکته‌ای است عظیم و شاهدی قویم برای توحید حقّ متعال، و آن این است که: حقّ عبارت می‌باشد از «آیاتنا» یعنی آیات و علائم و نشانه‌هایی که خداوند در آفاق و نفوس قرار داده است برای توحید خود.

جمیع موجودات ماسوی الله، آیات خدا هستند؛ خواه در جهان خارج از نفس بنی‌آدم، و خواه در نفوس بنی‌آدم. لهذا هیچیک از مخلوقات، وجود استقلالی ندارند؛ بلکه همگی آیات و نشانه‌ها و آئینه‌ها و مرآئی جمال‌نمای ذات

^{۲۶} الله‌شناسی، ج ۱ ص ۲۸۹ الی ۲۹۲

^{۲۷} رساله لب‌اللباب، تلخیص صفحه ۱۵۱ تا ۱۵۴

اقدس حق می‌باشند. و چون این آیه‌ها و آئینه‌ها ابداً جنبه خودنمایی ندارند بلکه همه‌شان خدا نما هستند، بنابراین در هر یک یک از آنها می‌توان خدا را دید. زیرا آیه بما هی آیه فقط جهت ارائه صاحب آیه می‌باشد، و خود را به هیچ وجه من الوجوه نشان نمی‌دهد. آئینه صاف بدون رنگ و زنگار و بدون موج، عین صورت انسان را نشان می‌دهد؛ اگر چیزی را در آن تغییر دهد، آئینه خراب است و عنوان حکایت ندارد و قیمت ندارد. علیهذا آئینه صاف و آب صاف و هوای روشن صاف که عنوان حکایت دارند بقدری آیتیت در آنها قوی می‌باشد که تو گوئی: آئینه و آب و هوایی نیست، هر چه هست موجودات برابر آئینه و داخل آب و مُشاهد در ماورای نور و هوا هستند. یعنی آیه عین صاحب آیه است. و اگر آیه را به نظر آیتیت بنگریم، درست خواهیم دید: غیر از ذوالآیه چیزی نیست.

این آیه می‌فهماند که حقیقت آفاق و انفس، وجود حق متعال است و آنها شیئیتی مابازاء خود ندارند؛ چون به عنوان آیه و علامت و نشانه گرفته شده‌اند. در هر چیزی که بنگری خدا نمایان است. وجود اقدس حق واحد است که در آفاق و انفس ظهور نموده و تجلی پیدا کرده است...»^{۲۸}

برای مستند روایی، در کتاب امام‌شناسی آمده است:

«..امیرالمومنین علیه‌السلام در نهج‌البلاغه فرمود: **أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ، وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الإِخْلَاصُ لَهُ، وَ كَمَالُ الإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ، وَ شَهَادَةُ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ.**^{۲۹}

«اول دین معرفت و شناخت اوست. و کمال معرفت او، تصدیق به او و گرویدن به اوست. و کمال تصدیق به او، یگانه کردن و واحد دانستن اوست. و کمال توحید و یگانه قرار دادن او، اخلاص برای اوست که قلباً و ذهناً و عملاً فقط بر او نظر کرد، و برای او عمل نمود و وجود و سر را برای او پاکیزه کرد. و کمال اخلاص و آخرین درجه‌اش در آن است که صفات او را از ذات اقدسش نفی کرد و صفتی غیر از ذات و زائد بر ذات برای او قائل نشد، زیرا که هر صفتی با عنوان و وصف خود شاهی است گویا بر اینکه غیر از موصوف است، و هر موصوفی با عنوان موصوفیت خود شاهی است گویا بر اینکه غیر از صفت است.»

کلید مساله در عبارت «نفی الصفات عنه» است که موجب کمال توحید می‌شود، در تفسیر این عبارت علامه مولف قدس سره در کتاب توحید علمی و عینی آورده است:

«..این گفتار بدیع‌ترین کلامی است که در توحید آمده است و محصل آن این است که: کمال معرفت آن وقت است که منتهی به نفی صفات از ذات گردد؛ و اثبات صفات برای ذات مستلزم اثبات وحدت عددیه است که لازمه‌اش تحدید و تعین ذات است. پس عرفان خداوند ایجاب می‌کند که وحدت عددی را از او نفی کنیم؛ و البته وحدت بالصرافه برای او لازم است.

اما مسأله نفی صفات از ذات را بدین طریق بیان فرموده است که: اول دین شناخت اجمالی خداست؛ و کمال این شناخت، اذعان و اعتراف و خضوع در برابر اوست؛ و کمال این اعتراف و تصدیق و خضوع آن است که بنده تمام حقوق الهیه را از صفات، و آنچه نصیب از وجود و کمال است اختصاصاً برای او قرار دهد؛ و حیات و علم و قدرت و رزق و خلق و احیاء و اماتة و إعطاء و منع و بقیه صفات را منحصرراً از وی بداند؛ و در صفات خدا شریکی برای او قرار ندهد. در این موطن از إخلاص، نیز بنده مشاهده می‌کند که: این صفاتی را که به ذات اقدس نسبت داده است، معانی و مفاهیم محدوده‌ای می‌باشند که بعضی مباین و منافی بعضی دگرند؛ مثلاً مفهوم علم غیر

^{۲۸} الله‌شناسی، ج ۱ ص ۸۲

^{۲۹} نهج‌البلاغه، خطبه اول

از حیات است، و غیر از قدرت است. زیرا وقتی ما معنای علم را تصور می‌نمائیم، از معنای حیات و قدرت منصرف هستیم؛ و ابدأً معنای آنها را در علم نمی‌یابیم؛ و چون معنای علم را تصور می‌کنیم، از معنای ذات نیز انصراف داریم. فلذا این مفاهیم و علوم و مدرکات ما آنطور که باید منطبق بر حقّ عزّ اسمہ نمی‌شود؛ و نمی‌تواند ذات بحت و بسیط و غیر مرکّب را حکایت کند. زیرا که چون ذات را با این اوصاف که همگی در حدّ ماهوی محدود می‌باشند؛ تصور کنیم؛ ذات مرکّبی را تصور نموده‌ایم. بنابراین ضرورت ایجاب می‌کند که: شخص مخلص که در عرفان ربّ به این حدّ إخلاص فائز آمده است، اعتراف به عجز خود از معرفت بنماید؛ و به نقصان و درد بدون درمان خود اقرار کند؛ و تمام این صفات کثیره را که برای ذات حقّ اثبات کرده است، نفی نماید؛ و پیوسته تماشای ذات حقّ را بدون عنوان کثرت و صفت و معنای زائدی بنماید. اینجاست که می‌فرماید: وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ...»^{۳۰}

چنین حقیقتی را امیرالمومنین علیه‌السلام در روایتی دیگر این‌گونه توصیف می‌فرماید:
 التَّوْحِيدُ ظَاهِرُهُ فِي بَاطِنِهِ؛ وَ بَاطِنُهُ فِي ظَاهِرِهِ. ظَاهِرُهُ مَوْصُوفٌ لَا يُرَى، وَ بَاطِنُهُ مَوْجُودٌ لَا يَخْفَى. يُطَلَّبُ بِكُلِّ مَكَانٍ؛ وَ لَمْ يَخْلُ مِنْهُ مَكَانٌ طَرَفَهُ عَيْنٌ. حَاضِرٌ غَيْرٌ مَحْدُودٍ؛ وَ غَائِبٌ غَيْرٌ مَفْقُودٍ.^{۳۱}
 نتیجه اینکه خداوند، وجود بی‌نهایتی است که تمام هستی جلوات و ظهورات او هستند و هیچ موجودی در قبال او وجود استقلالی ندارد و به تعبیر علی بن موسی الرضا علیه‌السلام، سایه‌هایی بیش نیستند^{۳۲}

محور چهارم: راهبرد عرفان شیعی (ایجاد خلوص ذاتی با ابزار معرفت نفس)

در محور دوم، راجع به خلوص ذاتی، مطالب و مستندات ارائه گردید^{۳۳}؛ آنچه در این قسمت عرضه می‌شود، تبیین ابزار تحقق این خلوص ذاتی است که «معرفت نفس» باشد.

توصیف کیفیت عملی سلوک الی الله در این قسمت، از شاخص‌های صریح در جداسازی فضای عرفان شیعی با دیگر مدعیان عرفان است.

در رساله لب‌اللباب چنین آمده است:

«...طریقه مرحوم آخوند ملا حسین قلی همدانی رضوان الله علیه عبارت بوده است از التزام در امر مراقبه، یعنی اهتمام ورزیدن در مراتب چهارگانه آن:

اول درجه مراقبه اینست که سالک از محرّمات اجتناب کرده و تمامی واجبات را اتیان کند، و در این دو امر به هیچ وجه من الوجوه مسامحه نوزد.

دوم درجه، آنست که مراقبه را شدید نموده و سعی کند هر چه می‌کند برای رضای خدا باشد و از اموری که لهو و لعب نامیده می‌شود اجتناب نماید. و چون در این مرتبه اهتمام نمود برای او تمکّن پیدا می‌شود که دیگر خود را نباخته و این خودداری در او به سر حدّ ملکه برسد.

سوم درجه، آنست که پروردگار جهان را پیوسته ناظر خود ببیند، و کم‌کم اذعان و اعتراف می‌نماید که خدای متعال در همه جا حاضر و ناظر همه مخلوقات است. و این مراقبه در تمام حالات و در همه اوقات باید رعایت شود.

^{۳۰} توحید علمی و عینی، ص ۲۱۵

^{۳۱} معانی الاخبار، شیخ صدوق، ص ۱۰

^{۳۲} التوحید، شیخ صدوق، مناظره حضرت رضا علیه‌السلام با عمران صابی

^{۳۳} ر.ک. ص ۸ از همین مقاله

چهارم درجه، مرتبه‌ای است از این عالی‌تر و کامل‌تر و آن اینست که خودش خدای را حاضر و ناظر ببیند و به طور اجمال مشاهده جمال الهی نماید.

چون سالک بدین مرتبه رسد برای آنکه بتواند به کلی اغیار را از ذهن خود خارج کند باید نفی خاطر را در ضمن یکی از اعمال عبادیه به جای آورد، چه جایز نیست در شرع مقدّس توجّه به سنگ یا چوب کند زیرا اگر در همان لحظات توجّه، مرگ او را دریابد چه جواب خواهد گفت؟ اما نفی خواطر در ضمن ذکر و با حربه ذکر، عبادت است و ممدوح شرع و بهترین طریق آن توجّه به نفس است که اسرع طرق است برای نیل به مقصود.

طریق «توجّه به نفس» طریقه مرحوم آخوند ملا حسین قلی بوده است و شاگردان ایشان همه طریقی معرفت نفس را می‌پیموده‌اند که ملازم معرفت ربّ خواهد بود...»^{۳۴}

در بررسی مستند روایی این بحث آمده است:

مستند مرتبه اول مراقبه: *إِنَّمَا أَصْحَابِي مَنِ اشْتَدَّ وَرَعُهُ وَ عَمِلَ لِخَلْقِهِ وَ رَجَا ثَوَابَهُ هُوَلَاءِ أَصْحَابِي*.^{۳۵} «حضرت صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: رفقاء و منتسبین به من فقط کسانی هستند که با تمام وجود از محرّمات دوری کنند و برای رضای خدا کار کنند.»

مستند مرتبه دوم مراقبه: *لِيَكُنْ لَكَ فِي كُلِّ شَيْءٍ نِيَّةٌ حَتَّى فِي النَّوْمِ وَ الْأَكْلِ*.^{۳۶} «حضرت صادق علیه‌السلام در توصیه به محمدبن مسلم می‌فرمایند: در تمام حرکات و سکنات حتی برای خوابیدن و خوردن، انگیزه‌ خدایی داشته باشد.»
مستند مرتبه سوم و چهارم مراقبه: *اعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ*.^{۳۷} «پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در توصیه به ابوذر می‌فرمایند: آنگونه خدا را عبادت کن که گویا او را می‌بینی و اگر نمی‌توانی این‌طور خدا را عبادت کنی حداقل طوری عبادت کن که گویا او همواره تو را می‌بیند.»

عبادت در مرحله‌ای که خدا او را می‌بیند، مربوط به مرحله سوم است و عبادت در مرحله‌ای که او خدا را حاضر و ناظر می‌بیند مربوط به مرحله چهارم است.

مستند «توجه به نفس»، آیه شریفه *«وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ»*^{۳۸} است؛ همچنین کریمه شریفه *«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مِنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ»*^{۳۹} بدان دلالت دارد. علامه طباطبایی رحمه‌الله‌علیه در تفسیر این آیه چنین نوشته‌اند:

«...اینکه فرمود: *عليكم انفسكم* (بر شما باد نفس‌تان)، مقصود این است که شما ملازمت کنید نفس خود را از جهت اینکه نفس شما راه هدایت شما است، نه از جهت اینکه نفس یکی از رهروان راه هدایت است، به عبارت دیگر اگر خدای تعالی مؤمنین را در مقام تحریک به حفظ راه هدایت امر می‌کند به ملازمت نفس خود، معلوم می‌شود نفس مؤمن همان طریقی است که باید آن را سلوک نماید، بنا بر این نفس مؤمن طریقی و خط سیری است که منتهی به پروردگار میشود، نفس مؤمن راه هدایت اوست، راهی است که او را به سعادتش می‌رساند...»^{۴۰}

در بررسی مستند روایی «معرفت نفس» در کتاب نورملکوت قرآن چنین آمده است:

^{۳۴} رساله لب‌اللباب، تلخیص ص ۱۴۴ تا ۱۴۶

^{۳۵} الکافی، ج ۲ ص ۷۷

^{۳۶} وسائل‌الشیعه، ج ۱ ص ۴۷

^{۳۷} بحارالانوار، ج ۲۵ ص ۲۰۴

^{۳۸} سوره الذاریات، آیه ۲۵

^{۳۹} سوره المائده، آیه ۱۰۵

^{۴۰} المیزان، ج ۶ ص ۱۶۵

درون شناسی، و معرفت نفس، همان معرفت حضرت معبود است چرا که امیرالمومنین علیه السلام فرمود: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ^{۴۱} «هر کس خودش را شناخت، پروردگارش را شناخته است.»

علامه مولف در پاورقی‌های رساله سیر و سلوک بحر العلوم آورده است:^{۴۲}

بعضی حجاب بین خدا و انسان را فقط یک حجاب که «نفس» باشد دانسته‌اند و عرفان آن را راه نجات دانسته‌اند که: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ؛ یا تزکیه و تطهیر آن که قَدْ أفلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا^{۴۳} یا عبور از آن که أَمَاتَ نَفْسَهُ وَ أَحْيَى قَلْبَهُ. و بعضی آن را عبارت از دنیا گرفته‌اند و مقصود از دنیا در اینجا «ما سوی الله» است چنانکه فرمود: أُخْرِجُوا مِنَ الدُّنْيَا قُلُوبِكُمْ قَبْلَ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهَا أَبْدَانُكُمْ^{۴۴}.

توضیحی در مورد معرفت نفس و توجه به نفس:

از آنجایی که خداوند محدود نیست پس قابل تصور با ذهن نیست و از آنجایی که ادراکات حضوری انسان دارای شکل و صورت نیست پس قابلیت پذیرش ادراکات مجرد را دارد و به همین سبب ادراک خداوند با قلب مورد تایید روایات قرار گرفته است (تراه القلوب).

نتیجه مطلب فوق این خواهد بود که برای حرکت به سوی معرفت پروردگار پس از آموزش‌های ذهنی لازم برای یافتن جهت صحیح، باید از ابزار علم حضوری استفاده کرد. تنها ابزار علم حضوری انسان، «نفس» اوست. از سوی دیگر اگر تمام موجودات تجلیات خداوند هستند و وجودی از خود ندارند و با تدبیر باید از ظاهر و تعینات آنها گذشت و به اصل وجود متصل به بی‌نهایت آنها رسید، پس با توجه و تدبیر در «نفس» که یکی از مخلوقات الهی است و مصداق «نفخت فیهِ من روحی»^{۴۵} است می‌توان به وجود بی‌نهایت خداوند متصل شد.

مقصود از «معرفت نفس»، همین است که انسان با «توجه به نفس»، به دنبال عبور از ظاهر نفس و احساس محدود «خودیت» باشد و به اصل وجود «نفس» برسد، همانگونه که با تدبیر در مخلوقات، از ماهیت آنها عبور می‌کند و به اصل وجود و منشاء وجود آنها متوجه می‌شود.^{۴۶}

انسان تا از محدودیت ادراکی عبور نکند نمی‌تواند به ادراک وجود بی‌نهایت موفق شود؛ محدودیت ادراکی انسان در ادراک «خود» قرار گرفته است و با توجه کردن به حاقّ نفس می‌تواند به تدریج از این محدودیت ادراکی عبور کند؛ آنچه در عرفان از آن به «فناء» تعبیر می‌شود دقیقاً به معنی عبور از محدودیت‌های ادراکی نفس است نه بمعنی نیستی و پوچ شدن.

مولف در کتاب روح مجرد که یادنامه عارف کامل حاج سیدهاشم حداد قدس سره است این‌گونه نوشته است: «...کسیکه عملاً نه علماً به مقام ولایت میرسد و ولیّ خدا می‌شود و خدا ولیّ او می‌گردد، همه اعمالش و کردارش و صفاتش، فعل و کردار و صفات خدا می‌شود. نه اینکه او خدا می‌شود و یا خدا از خود چیزی را بریده و جدا کرده به او می‌دهد، یا آنکه از خود چیزی را نبریده و جدا ننموده ولیکن به او هم مشابه آنچه را که خودش دارد عنایت

^{۴۱} مصباح الشریعه، ص ۱۳؛ غررالحکم، ص ۲۳۳؛ بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۴۵۶ از الصحیفه الرابعه السجادیه

^{۴۲} رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۳۵

^{۴۳} سوره الشمس، آیه ۹

^{۴۴} امالی، شیخ صدوق، ص ۱۱۰

^{۴۵} سوره الحجر، آیه ۲۹

^{۴۶} با این تفاوت که در آیات آفاقی، سیر اولیه انسان سیر ذهنی و از باب علم حصولی است ولی در آیات انفسی سیر انسان، سیر حضوری و لمس درونی است.

می‌کند. اینها همه غلط است و نادرست. بلکه بواسطه شدت صفا و خلوصی که بنده پیدا نموده است، از هستی مجازی و اعتباری بیرون آمده و فانی در ذات خدا شده و خداوند در او تجلی نموده است. یعنی وجودش و سرش و واقعیتش آینه محض و مرآت تمام و کمال جمال و جلال ذات احدیت گشته و خدا نما شده است. ممکن الوجود هرچه هم ترقی کند و بالا و بالاتر رود، محال است چیزی را از خدا اخذ نماید و به خود نسبت دهد. و اصولاً معنی ترقی و صعود، غیر از دست دادن شوائب هستی، و خلوص و اخلاص در راه خداوند، و پیمودن درجات و مراتب فناء فی الله چیز دیگری نمی‌باشد؛ و جز تحقق به حقیقت معنی عبودیت محضه و سجده مطلقه و خاکساری بدون قید، چیز دیگری نیست...»^{۴۷}

نتیجه بحث:

عرفان شیعی، براساس راهبری معصومین علیهم السلام، طالبین را به سوی «لقاء الله» دعوت می‌کند و این لقاء را «شهود قلبی وجود بی‌نهایت خداوند» می‌داند و روش لازم برای این حرکت را تلاش برای دست‌یابی به «خلوص ذاتی» می‌شمارد و خلوص ذاتی را عبور از خود و ادراک خود، می‌داند تا اراده و ادراک حضرت دوست در وجود او تجلی کند و فرد به مقام «ولایت» برسد؛ مقامی که هیچ حجاب ادراکی میان او و خداوند وجود ندارد. روایت قدسی زیر که از امیرالمومنین علیه السلام و او از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در معراج وارد شده است عصاره عرفان شیعی است که کیمیای «عشق و محبت الهی» را سبب ایجاد خلوص ذاتی و خلوص ذاتی را سبب ایجاد شهود قلبی او برشمرده است:

«...أَمَّا الْعَيْشُ الْهَنِيُّ فَهُوَ الَّذِي لَا يَفْتَرُ صَاحِبُهُ عَنْ ذِكْرِي وَلَا يَنْسَى نِعْمَتِي وَلَا يَجْهَلُ حَقِّي يَطْلُبُ رِضَايَ فِي لَيْلِهِ وَ نَهَارِهِ وَ أَمَّا الْحَيَاةُ الْبَاقِيَةُ فَهِيَ الَّتِي يَعْمَلُ لِنَفْسِهِ حَتَّى تَهْوَنَ عَلَيْهِ الدُّنْيَا وَ تَصْغُرَ فِي عَيْنِهِ وَ تَعْظُمَ الْآخِرَةُ عِنْدَهُ وَ يُؤَثِّرُ هَوَايَ عَلَى هَوَاهُ وَ يَبْتَغِي مَرْضَاتِي وَ يُعْظِمُ حَقَّ عَظْمَتِي وَ يَذْكُرُ عِلْمِي بِهِ وَ يَر_اقِبُنِي بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ عِنْدَ كُلِّ سَيِّئَةٍ أَوْ مَعْصِيَةٍ وَ يَتَّقِي قَلْبَهُ عَنْ كُلِّ مَا أَكْرَهُ وَ يُبْغِضُ الشَّيْطَانَ وَ وَسَاوِسَهُ وَ لَا يَجْعَلُ لِلْبَلِيسِ عَلَى قَلْبِهِ سُلْطَانًا وَ سَبِيلًا فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ أَسْكَنْتُ قَلْبَهُ حُبًّا حَتَّى أَجْعَلَ قَلْبَهُ لِي وَ فِرَاعَهُ وَ اشْتِغَالَهُ وَ هَمَّهُ وَ حَدِيثَهُ مِنَ النِّعْمَةِ الَّتِي أَنْعَمْتُ بِهَا عَلَى أَهْلِ مَحَبَّتِي مِنْ خَلْقِي وَ أَفْتَحُ عَيْنَ قَلْبِهِ وَ سَمِعَهُ حَتَّى يَسْمَعَ بِقَلْبِهِ وَ يَنْظُرُ بِقَلْبِهِ إِلَى جَلَالِي وَ عَظْمَتِي وَ أَضِيْقُ عَلَيْهِ الدُّنْيَا وَ أَبْغِضُ الدُّنْيَا وَ أَبْغِضُ إِلَيْهِ مَا فِيهَا مِنَ اللَّذَاتِ وَ أَحَدَرُهُ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا كَمَا يُحَدِّرُ الرَّاعِي غَنَمَهُ مِنْ مَرَاتِعِ الْهَلَكَةِ فَإِذَا كَانَ هَكَذَا يَفِرُّ مِنَ النَّاسِ فِرَارًا وَ يَنْقُلُ مِنْ دَارِ الْفَنَاءِ إِلَى دَارِ الْبَقَاءِ وَ مِنْ دَارِ الشَّيْطَانِ إِلَى دَارِ الرَّحْمَنِ يَا أَحْمَدُ وَ لَا زَيْنَةَ بِالْهَيْبَةِ وَ الْعَظْمَةَ فَهَذَا هُوَ الْعَيْشُ الْهَنِيُّ وَ الْحَيَاةُ الْبَاقِيَةُ وَ هَذَا مَقَامُ الرَّاضِينَ فَمَنْ عَمِلَ بِرِضَايَ الْأَزْمَةَ ثَلَاثَ خِصَالٍ أَعْرَفَهُ شُكْرًا لَا يُخَالِطُهُ الْجَهْلُ وَ ذِكْرًا لَا يُخَالِطُهُ النَّسِيَانُ وَ مَحَبَّةً لَا يُؤَثِّرُ عَلَيَّ مَحَبَّةُ الْمَخْلُوقِينَ فَإِذَا أَحْبَبَنِي أَحْبَبْتَهُ وَ أَفْتَحُ عَيْنَ قَلْبِهِ إِلَى جَلَالِي وَ لَا أُخْفِي عَلَيْهِ خَاصَّةً خَلْقِي وَ أَنَاجِيهِ فِي ظُلْمِ اللَّيْلِ وَ نُورِ النَّهَارِ حَتَّى يَنْقَطِعَ حَدِيثُهُ مَعَ الْمَخْلُوقِينَ وَ مَجَالَسَتُهُ مَعَهُمْ وَ أَسْمَعُهُ كَلَامِي وَ كَلَامَ مَلَائِكَتِي وَ أَعْرَفُهُ السِّرَّ الَّذِي سَتَرْتُهُ عَنْ خَلْقِي وَ أَلْبَسُهُ الْحَيَاةَ حَتَّى يَسْتَحْيِيَ مِنْهُ الْخَلْقُ كُلَّهُمْ وَ يَمْشِي عَلَيَّ الْأَرْضَ مَغْفُورًا لَهُ وَ أَجْعَلُ قَلْبَهُ وَاعِيًا وَ بَصِيرًا وَ لَا أُخْفِي عَلَيْهِ شَيْئًا مِنْ جَنَّةٍ وَ لَا نَارٍ وَ أَعْرَفُهُ مَا يَمُرُّ عَلَى النَّاسِ فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ مِنَ الْهُولِ وَ الشَّدَّةِ وَ مَا أَحْسَبُ الْأَغْنِيَاءَ وَ الْفُقَرَاءَ وَ الْجُهَالَ وَ الْعُلَمَاءَ وَ أَنْوَمَهُ فِي قَبْرِهِ وَ أَنْزِلُ عَلَيْهِ مُنْكَرًا وَ نَكِيرًا حَتَّى يَسْأَلَاهُ وَ لَا يَرَى غَمْرَةَ الْمَوْتِ وَ ظِلْمَةَ الْقَبْرِ وَ

^{۴۷} روح مجرد، ص ۲۶۷

اللَّحْدِ وَ هَوْلَ الْمُطَّلَعِ ثُمَّ أَنْصَبَ لَهُ مِيزَانَهُ وَ أَنْشُرَ دِيْوَانَهُ ثُمَّ أَضْعُ كِتَابَهُ فِي يَمِينِهِ فَيَقْرُؤُهُ مَنْشُورًا ثُمَّ لَا أُجْعَلُ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ
تَرْجُمَانًا فَهَذِهِ صِفَاتُ الْمُحِبِّينَ...»^{٤٨}

کاربرد و توصیه عملی بحث:

صراط مستقیم در جمع میان ظاهر و باطن است و تا وقت باقی است باید دست به راه عرفان و سلوک الی الله زد.

^{٤٨} ارشادالقلوب دیلمی، ج ١ ص ٢٠٤

منابع:

- قرآن کریم
- نهج البلاغه، نسخه صبحی صالح
- الکافی، محمد بن یعقوب کلینی (متوفی ۳۲۹ هجری قمری)، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵
- الاحتجاج، ابو منصور احمد بن علی طبرسی (متوفی قرن ششم)، انتشارات مرتضی مشهد، ۱۴۰۳
- إرشاد القلوب، حسن بن ابی الحسن ديلمی، انتشارات شریف رضی، ۱۴۱۲ هجری قمری
- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، مؤسسه آل البيت عليهم السلام قم، ۱۴۰۹ هجری قمری
- التوحيد، شیخ صدوق، انتشارات اسلامیه
- مصباح الشریعه، انتشارات دارالاحیاء
- امالی، شیخ صدوق، انتشارات اسلامیه
- بحار الأنوار، انتشارات اسلامیه
- المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی، دار الکتب الإسلامیة قم، ۱۳۷۱ هجری قمری
- المیزان، علامه طباطبائی، انتشارات اسماعیلیه
- مرآة العقول، علامه مجلسی، انتشارات اسلامیه
- المفردات، راغب اصفهانی، انتشارات اسماعیلیه
- الله شناسی، علامه حسینی طهرانی، انتشارات علامه طباطبائی
- امام شناسی
- روح مجرد
- رساله لب اللباب
- رساله سیروسلوک بحر العلوم
- توحید علمی و عینی
- مهرتابان
- نور ملکوت قرآن



GofteMan-Bartar.ir